



(نقاشی روی جلد، وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیا را نشان می دهد.)  
جزوه پیش رو دربردارنده سه مقاله درباره وقوع جنگ جهانی دوم است. هر سه مقاله در نخستین روز ها و ماه های جنگ جهانی دوم توسط نویسندگان آلمانی نوشته شده است. در هر سه مقاله، انگلستان به عنوان مهم ترین عامل وقوع جنگ جهانی دوم معرفی شده است. هر سه مقاله با اهداف پژوهشی توسط حمید رضا نیک بخش به فارسی ترجمه گردیده اند.

مقاله اول/ هیتلر خواهان صلح بود / ص ۲

مقاله دوم/ چرا و برای چه؟ / ص ۱۸

مقاله سوم/ گناه انگلستان / ص ۲۲

## ۱

نوشتار حاضر برگرفته از ماهنامه سخنرانان حزب نازی آلمان می باشد که در ماه نوامبر ۱۹۳۹ در یازدهمین شماره خود منتشر شده است. این مقاله انگلیسی ها را مقصر وقوع جنگ جهانی دوم می داند.

### هیتلر خواهان صلح بود

#### جنگ طلبان انگلیسی خواهان ویرانی و تباهی بودند

مترجم: حمید رضا نیک بخش

چمبرلین نخست وزیر انگلستان، در ۱۲ اکتبر هدف واقعی خود را با صداقت اندکی به جهانیان ابراز داشت. حتی ناظران بی طرف شگفت زده شدند که او چگونه پیشنهاد صلح پیشوا را ظالمانه رد کرد و یک جنگ مخرب و ویرانگر را به آلمان اعلام نمود. اگرچه چرچیل جنگ طلب و رفقاییش بی تردید از این موضوع خشنود گشتند. او طبیعتاً باید حقایق را وارونه جلوه دهد. با وجود فریاد های جنگ طلبانه و تحریکاتی که او بر ضد رایش معطوف نمود، اینکه ادعا کرد هدف انگلستان حفظ صلح است، اوج ریاکاری می باشد.

به جز انگلستان، هیچ کشور دیگری در ماه ها، سال ها و دهه های گذشته برای ایجاد یک جنگ اروپایی با هدف نابودی آلمان، اینقدر سخت کار نکرده است.

آنها سیاستمداری به رفعت و عظمت آدولف هیتلر نداشتند که برای رهایی اروپا از هرج مرج با خستگی ناپذیری مبارزه کرد و اینقدر صادقانه برای تفاهم با انگلستان تلاش نمود.

حتی در طول دوره ای که جنبش ناسیونال سوسیالیست برای قدرت می جنگید، پیشوا هر کاری که می توانست کرد تا این تصور که فرانسه دشمن ارثی آلمان است را از بین ببرد. او کامیاب شد. هیچ فرد ناسیونال سوسیالیست کوشش نکرد چنین کرداری را تحقیر کند. هدف پیشوا برای برقراری روابط دوستانه با دو کشور اروپای غربی آشکارا در کتاب او نبرد من بیان شده است. واژگانی که در آنجا استفاده کرده است گواه آشکاری هستند که او قصد داشت از همان آغاز احساسات قدیمی برآمده از جنگ را بزدايد و یک رابطه نوین و بهتر بنا کند.

پیشوا پس از اینکه دولت را در اختیار گرفت، کار آموزشی حزب را به تمام مردم آلمان توسعه داده است. او تقریباً در هر سخنرانی مسئله روابط آلمان با دو ملت غربی را مطرح کرد. او بار ها گفت که پس از حل مسئله زار، آلمان هیچ ادعای منطقه ای در مورد فرانسه ندارد. یعنی اینکه او آشکارا هر گونه ادعای آلمان در مورد استان های آلزاس- لرن را که در سال ۱۹۱۸ از آلمان گرفته شده

بودند، کنار گذاشت. او بار ها گفت که آلمان به جز مستعمرات سابق خویش، هیچ گونه ادعایی در مورد انگلستان ندارد. این مساله اهمیت روابط دوستانه از نظر هیتلر را به هر دو کشور را نشان داد.<sup>۱</sup> و نباید این موضوع را فراموش کرد که این دو ملت بودند که با سرسختی و خساست، این امکان را برای پیشوا فراهم نمودند که این سخنان را بگوید و چنین قصد هایی را بیان دارد. بیشتر سیاستمدارانی که پیشوا با آنان صحبت نمود، ظاهراً سخنان وی را نشنیده گرفتند، هنگامی هم که به آن پاسخ دادند، عمدتاً به شک و تردید درباره آن سخنان یا نالیدن از آنها مربوط بود، و یا اینکه اعلامیه ها و عده های آلمان را به عنوان موضوعی بدیهی نگریستند.

اگر سیاستمداران چنین نمی کردند، مطبوعات این ملت ها چنین می کردند. آنها از هر فرصتی استفاده کردند تا هر لکه ای را به پیشوا بچسبانند، او را مسخره جلوه دهند، یا با گستاخی پیشنهادات او را رد کنند. این واقعیت باعث شد که به جای حفظ امید برای بهبود وضعیت، شکیبایی زیاد و ایمان قوی در برابر چنین «موفقیت هایی» از میان برود.

پیشوا هرگز ناامید نشد، چنانکه رفتار او در سال های گذشته این را ثابت می کند، به ویژه در سال های اخیر و ساعات پیش از اعلان جنگ فرانسه و انگلستان. او هر کاری را انجام داد تا از وقوع یک جنگ جدید در اروپا جلوگیری کند و نگذارد یک بدبختی و محرومیت جدید دامن گیر ملت های اروپایی شود. امروز آقای چمبرلین رهبر جنگ افروزی است که بر ضد آلمان هستند و او هنوز جرأت می کند که بگوید هر کاری برای جلوگیری از جنگ انجام داده است. ما تنها نیاز داریم که به رویداد های چند سال اخیر بازگردیم تا نشان دهیم که پیشوا برای صلح در اروپا چه کاری انجام داده است و آقای چمبرلین چه کار کرده است.

امروز واجب تر از همیشه است که این حقایق را به یاد بیاوریم، و به کوشش های صلح آلمان اشاره کنیم تا اینکه جلوی دروغ و دروغگویی را بگیریم.

امروز بیش از همیشه واجب است که چنین حقایقی یادآوری شوند و به منظور مقابله با دروغ پردازی های جهانی، به کوشش های صلح از جانب آلمان اشاره شود.

در ابتدا در ۱۴ آوریل ۱۹۳۳، هنگامی که آلمان جامعه ملل را ترک کرد، پیشوا به عنوان صدراعظم رایش از این فرصت استفاده کرد تا تفکر خود را درباره فرانسه توضیح دهد. او گفت:

من به نام تمام ملت آلمان سخن می گویم موقعی که به جهان اطمینان می دهم که همه ما صادقانه می خواهیم به خصومتی که هزینه های بیشتری نسبت به سود دارد پایان دهیم... بسیار عالی می شد اگر دو ملت برای همیشه توسل به زور بر ضد یکدیگر را سرزنش می کردند. ملت آلمان حاضر است چنین چیزی را ضمانت کند.

---

<sup>۱</sup> . البته هیتلر گفته بود که حتی اگر انگلستان موافق بازگشت مستعمرات آلمان نباشد، باز هم خواهان صلح با انگلستان است و آلمان حاضر نیست برای فتح مستعمره جنگ و خونریزی راه اندازد. اگرچه در عین حال باید تأکید شود که آلمان معتقد بود حق دارد مثل دموکراسی های صنعتی (انگلستان، فرانسه، هلند و بلژیک) مستعمره داشته باشد. (ج.ن)

پس از اینکه ما داوطلبانه شروط پیمان های صلح را پذیرفتیم، من آشکارا اعلام کردم که هیچ گونه مانع ارضی میان دو کشور نیست. با بازگشت زار به آلمان، تنها یک دیوانه می تواند خواهان جنگ میان دو کشور باشد، زیرا هیچ دلیل منطقی و اخلاقی برای جنگ وجود ندارد.

چند روز بعد در ۱۸ اکتبر ۱۹۳۳، پیشوا سخنان پیش رو را خطاب به وارد پرایس، خبرنگار ویژه دلی میل انگلستان بیان داشت:

من در ۴ اگوست ۱۹۱۴ عمیقاً ناراحت بودم که دو ملت ژرمنی اکنون در جنگ با هم هستند، اگرچه آنها با وجود تمام آشفتگی ها و اغتشاشات تاریخ برای صد ها سال با هم در صلح بوده اند. من خوشحال می شدم اگر این جنون بد اقبال نهایتاً به پایان می رسید و دو ملت همانطور که به هم وابسته هستند، دوباره دوست می شدند. پیشوا در اعلامیه خود خطاب به ملت آلمان در ۱۶ مارس ۱۹۳۵ در مورد برقراری خدمت نظامی همگانی گفت:

دولت رایش به فرانسه تضمین های رسمی داده است که پس از راه حل موفقیت آمیز منطقه زار، آلمان ادعای ارضی بر ضد فرانسه ندارد. دولت رایش اعتقاد دارد که با انجام یک فداکاری واقعی و سیاسی، بنیانی برای پایان بخشی به قرن ها نبرد میان این دو ملت بزرگ قرار داد.

پیشوا در سخنرانی خود خطاب به رایشستاگ در ۲۱ می ۱۹۳۵ گفت:

ما می خواهیم هر کاری می توانیم انجام دهیم تا یک دوستی واقعی با ملت فرانسه برقرار نماییم... دولت آلمان تمایل صادقانه ای دارد که برای برقراری روابط خوب با دولت و مردم بریتانیا هر کاری می تواند انجام دهد، و نگذارد جنگ میان دو ملت دوباره رخ دهد. او در یک مصاحبه با برتارند دو ژوونیل از پاریس میلد در ۲۱ فوریه ۱۹۳۶ گفت:

من می خواهم به ملت ثابت کنم که ایده دشمنی ارثی میان فرانسه و آلمان، ایده ای پوچ است. ملت آلمان این موضوع را درک کرده است.

در یک سخنرانی خطاب به رایشستاگ در ۷ مارس ۱۹۳۶:

طی سه سال گذشته من همیشه کوشش نموده ام تا یک پل تفاهم با ملت فرانسه ایجاد کنم... ملت آلمان تمایلی ندارد که رنج فرانسوی ها را ببیند و فرانسه نیز چنین تمایلی نسبت به آلمان ندارد. فرانسه از بدبختی و بیچارگی آلمان چه سودی می برد؟ من در مطبوعات آلمان هر گونه نفرت نسبت به مردم فرانسه را از بین برده ام.

در سخنرانی خطاب به رایشستاگ در ۲۰ فوریه ۱۹۳۸:

آلمان خواسته های ارضی در مورد فرانسه ندارد. ما امیدواریم که با بازگشت زار، کشمکش های ارضی میان آلمان و فرانسه برای همیشه پایان یابد... گذشته از مسائل مستعمراتی،

هیچ گونه دشواری در روابط آلمان و انگلستان وجود ندارد. هیچ گونه دلیلی برای هیچ نبردی وجود ندارد.

حتی در دشوارترین زمان های سیاسی در سپتامبر پیش در سال ۱۹۳۸، پیشوا به بیان تمایل راسخ خود برای صلح با انگلستان و فرانسه ادامه داد. او در مورد تسویه حساب خود با پَنش در اشپورت پالاست در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۸ گفت:

من حتی فراتر رفته ام و حمایت و کمک خود را به انگلستان پیشنهاد داده ام! من داوطلبانه با انکار هر گونه رقابت دریایی موافقم کرده ام، تا به انگلستان احساس امنیت بدهم. من این کار را به دلیل ناتوانی در ساخت کشتی های بیشتر نکردم، بلکه تنها بخاطر تضمین یک صلح با دوام و پایدار میان دو ملت چنین کاری کردم... من ضمناً به فرانسه اطمینان دادم که پس از بازگشت زار، هیچ گونه اختلافی میان ما نیست. من گفته ام که آلزاس- لرن دیگر برای ما وجود ندارد!...

در سخنرانی خود در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۹:

آلمان به جز بازگشت مستعمرات خودش هیچ گونه ادعای منطقه ای بر ضد انگلستان و فرانسه ندارد.

در سخنرانی رایشستاگ خود در ۲۸ آوریل ۱۹۳۹:

من هرگز از دست دادن آلزاس- لرن را غیر قابل پذیرش ندانستم، برعکس آنچه فرانسه در سال ۱۸۷۱/۱۸۷۰ انجام داد. بلکه من میان زار و هر دو استان سابق رایش تفاوت قائل شدم. من عقیده خود را تغییر نداده ام و در آینده هم تغییر نخواهم داد. من در درون دولت هرگز این موضوع را زیر سؤال نبرده ام. بازگشت زار تمام کشمکش های منطقه ای میان فرانسه و آلمان را از بین برد... من در تمام دوره فعالیت سیاسی خودم مروج دوستی میان آلمان و انگلستان بوده ام.

در سخنرانی رایشستاگ در ۶ اکتبر ۱۹۳۹، چهار هفته پس از اینکه جنگ توسط انگلستان و فرانسه به ما تحمیل گردید، پیشوا این سخنان را به هر دو ملت بیان داشت که یکبار دیگر نشان می دهد که چقدر خالصانه و صادقانه خواهان تفاهم بود:

«من بالاتر از هر چیزی خواهان بهبود بخشیدن به روابطمان با فرانسه بوده ام تا آنها را برای هر دو ملت قابل پذیرش کنم. من در مورد اهداف آلمان کاملاً صریح بوده ام، و هرگز نسبت به آنها مردد نشده ام. بازگشت زار تنها لازمه تفاهم میان آلمان و فرانسه بود. وقتی فرانسه با وفاداری از جانب خود از این مسأله حمایت کرد، هیچ گونه دلیلی برای هیچ درخواست بیشتری باقی نماند و هیچ گونه درخواست دیگری هم ارائه نشد. این مسأله بدین معنی است که من کاملاً از ذکر مسأله آلزاس و لرن اجتناب نموده ام و نه بخاطر اینکه قادر به حل آن نبوده ام، بلکه بدین خاطر که این مسأله را به عنوان یک

مانع در روابط آلمان و فرانسه ندیدم. من تصمیمات سال ۱۹۱۹ را پذیرفته ام و از آغاز یک جنگ خونین سرباز زده ام. زیرا که چنین موضوعی پیش شرط حیات برای آلمان محسوب نمی شود، بلکه در عوض یک نسل دوم را در یک جنگ مخوف و وحشتناک غرق می کند. فرانسه این را می داند. هیچ سیاستمدار فرانسوی نمی تواند ادعا کند که من درخواستی از فرانسه داشته ام که امکان برخورد شرافتمندانه با آن وجود نداشته و یا به ضرر فرانسه بوده است. تنها هدف من این بوده است که خصومت قدیمی را برای همیشه دفن کنم و این دو ملت را با گذشته با شکوهی که دارند در کنار یکدیگر قرار دهم. من هر کاری می توانستم انجام داده ام تا هرگونه ایده خصومت ارثی میان فرانسه و آلمان را از میان ببرم، و در عوض احترام گذاشتن به کامیابی ها و دستیابی های عظیم ملت فرانسه و تاریخ آنها را تشویق کرده ام، درست همان طور که هر سرباز آلمانی بیشترین تحسین را برای ارتش فرانسه دارد.

کوشش های من برای یک تفاهم میان آلمان و انگلستان از نیروی کمتری برخوردار نبود، و برآستی من خواهان دوستی میان آلمان و انگلستان بودم. من هرگز با منافع بریتانیا مخالفت نکرده ام. متأسفانه من به طور منظم با حملات انگلیس به منافع آلمان سر و کار داشته ام، حتی در حوزه هایی که هیچ گونه اهمیتی برای انگلستان ندارند. یکی از اهداف زندگی من هم از روی منطق و هم بخاطر گرایش مثبت این بوده است که این دو ملت را در کنار هم قرار دهم. ملت آلمان مرا در این تلاش ها مورد پشتیبانی قرار داد. کوشش های ما تنها بخاطر دشمنی اندوه بار برخی سیاستمداران و روزنامه نگاران بریتانیایی شکست خورد که هدف خود برای به راه انداختن دوباره یک جنگ بر ضد آلمان در اولین فرصت را پنهان نکردند و هدف آنها چیز است که ما نمی توانیم آن را درک کنیم.

این مردان کمتر بر مبنای واقعیت کار می کردند و بیشتر در پی این بودند که خودشان را پشت ادعاها و سخنان تو خالی پنهان کنند. من حتی امروز هم هنوز اعتقاد دارم که صلح واقعی در اروپا و جهان را تنها می توان با تفاهم میان آلمان و انگلستان به وجود آورد. این اعتقاد اغلب در گذشته مرا به کوشش برای نائل شدن به یک تفاهم سوق داده است. اگر چنین چیزی رخ ندهد، حقیقتاً تقصیر من نیست.»

هر کسی که با وجود سخنان مکرر پیشوا، روی تضمین های وی شک و تردید می کند، باید با این موضوع که او به طور متحیرکننده ای یک تفاهم دریایی مشهور با انگلستان را پذیرفت، هر گونه شکی را از خود دور کند. آلمان در موافقتنامه دریایی خود اعلام کرد که حاضر است تا نیروی دریایی خود را به اندازه یک سوم نیروی دریایی انگلیس محدود کند. حتی بزرگترین دشمن آلمان نمی توانست تمایل ما به محدود سازی ناوگان خود به اندازه ۳۵٪ ناوگان انگلستان را نبیند، همانطور که نمی توانست تمایل پیشوا به اجتناب از یک نبرد مسلحانه با انگلستان را نبیند. چنانکه

## انجمن تاریخ رایش

پیشوا گفت، آلمان مطمئناً قادر بود کشتی های جنگی بیشتری بسازد، اما خواست به ملت انگلیس ثابت کند که هیچ گونه قصد خصومت آمیزی از جانب آلمان وجود ندارد.

انگلستان هیچ راهی ندارد جز اینکه بپذیرد مزیت و برتری کنونی آن با مکر و حيله های بی شرمانه ای بدست آمده است. ضمناً هفته های گذشته نشان داده اند که ادعاهای انگلستان در مورد «حکومت بر دریاها» چقدر اغراق آمیز می باشند. هواپیماها و زیردریایی های دلاور ما طی نخستین هفته های جنگ بزرگترین کشتی های بریتانیایی شامل ناو های هواپیمابر کوریجیوس و آرک رویال و نیز کشتی جنگی رویال اوک را غرق کردند و در آینده خواهیم دید که ناوگان انگلستان همچون موش در سوراخ های خود قایم خواهند شد.

ما به چنین مسائلی از جانب انگلستان آشنا هستیم. سیاستمداران مشخص انگلیسی و بالاتر از همه جنگ افروز خستگی ناپذیر یعنی چرچیل و سایرین با هر کوششی برای بهبودی روابط آلمان و انگلستان مخالفت کرده اند. آنها سخنان پیشوا را به لجن کشیدند، و آنها را پیچ و تاب داده و تحریف کردند. اکنون آنها در حال انجام یک عملیات بی سابقه و بی نظیر دروغ پردازی بر ضد آلمان هستند.

آنها بدون هیچ دلیل مناسبی یک جنگ بر ضد ملت آلمان را آغاز کردند، و اکنون دارند کوشش می کنند تا آلمان را بخاطر چنین جنگی مقصر جلوه دهند. ادعا شد که بخاطر «همدردی» با لهستان - که مورد تهدید قرار داشت - بود که به آنها آزادی لازم برای برپایی یک جنگ جدید را داد. ادعا می شود این «همدردی» بود که آنها را ترغیب کرد که حمایت سخاوتمندانه خود را به لهستان پیشنهاد دهند و اجازه دهند که این کشور هر موقع که خواست جنگ را آغاز کند. آنها بدون موفقیت کوشش کرده اند تا جهان مخالف را با سیلی از دروغ ترغیب کنند. حقایق بسیار آشکار هستند، و جنگ افروزان انگلیسی حتی با بزرگترین دروغ ها نمی توانند حقایق را انکار کنند.

### کوشش های پیشوا برای حل مشکلات در شرق

مطالب حقیقی که در ادامه ذکر شده اند، ثابت می کنند که چگونه آلمان و پیشوا هر کاری می توانستند تا آخرین لحظه انجام دادند که مسئله لهستان را از طریق مسالمت آمیز و صلح جویانه حل نمایند. و چگونه جنون لهستان از یک طرف و جنگ افروزان بریتانیایی از طرف دیگر مانع هر گونه راه حل مسالمت آمیزی شدند.

۱. در ۲۸ آوریل برای حل مشکلات فشار آور در مرز شرقی، یک پیمان عدم تجاوز ۲۵ ساله

مطرح شد.

پاسخ:

لهستان روابط دوستانه با رایش را رد کرد. انگلستان با پشتیبانی و تحریک توسعه طلبی و غلبه جویی لهستانی ها، به کوشش های صلح آلمان پاسخ داد.

۲. آلمان در ۹ اگوست به لهستان هشدار داد که با اولتیماتوم های ناعادلانه به دانتسیگ، تنش میان آلمان و لهستان را بیشتر نکند.

پاسخ:

لهستان اعلام کرد که آلمان نباید درباره اقدامات آن کشور در رابطه با دانتسیگ چیزی بگوید. لهستان با افزایش ترور و وحشت و شکنجه آلمانی تبار ها و آلمانی های رایش که در منطقه لهستانی می زیستند، رایش را تحریک کرد.

چمبرلین در ۲۲ اگوست یک نامه به پیشوا نوشت که در آن اقدامات لهستان را مورد پشتیبانی قرار داد و تهدید کرد که انگلیس بر ضد رایش اقدام می کند.

۳. پیشوا تصمیم گرفت دوباره بکوشد تا لهستان را به ترک مسیر کنونی اقداماتش ترغیب کند. طی پذیرش در سفارت بریتانیا در ۲۵ اگوست، آلمان پیشنهادی وسیع و مفصل برای یک تفاهم معقولانه میان آلمان و انگلستان ارائه داد که یک راه حل معقول در مورد دانتسیگ و مشکلات دالان نیز در آن پیشنهاد آمده بود.

۴. یک تبادل نامه با دالادیه. آلمان به آمادگی خود برای حل مسالمت آمیز مشکلات با لهستان (با وجود اقدامات وحشت آمیز و ابلهانه لهستان) تأکید کرد.

پاسخ:

انگلستان از تاکتیک های تأخیر اندازی استفاده کرد. آن کشور در ۲۸ اگوست پیشنهاد کرد یک مذاکره مستقیم میان آلمان و لهستان انجام گردد.

۵. با وجود نگرانی های مهم در مورد رفتار لهستان، پیشوا در ۲۹ اگوست به انگلستان پاسخ داد و با پیشنهاد آن کشور موافقت کرد و گفت که انتظار دارد در ۳۰ اگوست با نماینده دولت لهستان دیدار کند.

پاسخ:

لهستان در ۳۰ اگوست بسیج عمومی اعلام کرد. سفیر بریتانیا یک یادداشت در اواسط شب ارائه داد که هیچ نکته جدیدی در بر نداشت، جز اینکه پاسخ پیشوا در ۲۹ اگوست به دولت لهستان منتقل شده است. سفیر بریتانیا

۶. پیشنهاد آلمان را برای حل مسأله از طریق همه پرسی در منطقه دالان و تحت نظارت بین المللی آشکار ساخت.

پاسخ:

به جای دیدار مورد انتظار با یک مذاکره کننده لهستانی، سفیر لهستان در ۳۱ اگوست اعلام کرد که دولت لهستان «پیشنهاد انگلیس برای مذاکره مستقیم میان آلمان و لهستان را به گونه ای مساعد پاسخ داد.»



اگرچه در همان روز رادیوی لهستان اعلام کرد که پیشنهادات آلمان در ۳۰ اگوست غیر قابل پذیرش می باشند.

۷. تنها حملات مکرر توسط نیروهای غیر منظم لهستانی و نیز نیروهای منظم لهستانی به منطقه آلمان، پیشوا را مجبور کرد که در یکم سپتامبر پاسخ دهد. رفتار و سلوک پیشوا و رایش در این روز های متوالی تحریکات لهستان و انگلیس، قابل توجه و عالی بود. در چنین حالتی هیچ ملت دیگری اینقدر بردبار و صبور نمی بود. اگر چنین وضعیتی برای ملت دیگری پیش می آمد، کاری را که پیشوا در ۱ سپتامبر انجام داد، آن ملت بسیار زودتر انجام می داد.

خودداری قابل توجه ما، مورد توجه تمام کشور های بی طرف قرار گرفت. روزنامه اسپانیایی آلسازار در ۲ سپتامبر نوشت:

هیتلر نهایت بردباری را نشان داد، تا اینکه حمله لهستانی ها ارتش آلمان را مجبور به واکنش کرد. هیچ چیز سازگار تر از رفتار پیشوا و دولت رایش نیست. در حالی که لهستان داشت در امتداد مرز آلمان حمله می کرد، هیتلر آخرین درخواست خود برای صلح را منتشر کرد. مسئولیت فقط بر دوش لهستان نیست، بلکه همچنین بر دوش آن سیاستمدارانی قرار دارد که لهستانی ها را به دیوانگی تشویق کردند. روزنامه رومانیایی پورونسا برمی درباره درخواست های آلمان در ۲ سپتامبر ۱۹۳۹ چنین گفت: خواننده باید تحت تأثیر درخواست های معقولانه آلمان قرار بگیرد که کاملاً عادلانه می باشند.

روزنامه امریکایی واشنگتون نیوز در ۲ سپتامبر نوشت:

لهستان تنها یک بهانه برای جنگی بود که در بلند مدت توسط لندن برنامه ریزی شده بود.

لهستان این درخواست های عادلانه آلمان را رد کرد، زیرا با پشتیبانی انگلستان احساس امنیت می کرد. لهستان اعتقاد داشت می تواند آلمان را تحریک کند و به آن کشور تهمت بزند. سیاستمداران و زمامداران لهستانی که دیوانه ی قدرت بودند، براسستی اعتقاد داشتند که انگلستان تنها برای پشتیبانی از درخواست های وسیع آنها خواهان جنگ بود. روز شکست و فروپاشی به آنها و انگلیسی ها یک درس آموخت.

دوف کوپر در ۴ اکتبر در مجلس عوام انگلیس اعلام کرد که اگر انگلستان بر سر مساله سودت به کمک چکسلواکی آمده بود، «انگلستان بیش از آنچه برای صربستان یا برای بی طرفی بلژیک در ۱۹۱۴ جنگیده بود، برای چکسلواکی نمی جنگید». چرچیل و سایرین پیشتر در ماه سپتامبر با بدبینی بی همتایی به همین صورت اعلام کردند که انگلستان بخاطر لهستان یا کشور لهستانی نمی جنگد، بلکه فقط برای نابود کردن دولت آلمان می جنگد.

روزنامه های انگلیسی این امر را تایید می کنند، برای مثال همچون دیلی اکسپرس در ۷ سپتامبر:

انگلستان در منطقه شرق منافع اندکی دارد. انگلستان در واقع دارد می جنگد تا دولت خطرناک آلمان را شکست دهد، حتی اگر ورشو سقوط کند. یکی از بدترین جنگ افروزان فرانسوی، شخص بدنامی چون دو کریلیس، در اواسط سپتامبر در روزنامه فرانسوی اپوک یک مقاله نوشت که در آن به بدی تصدیق کرد که لهستان و سرنوشت آن کشور کاملاً مورد بی علاقگی او و جنگ افروزان دیگر می باشد. او نوشت: اگر لهستان بین آلمان و روسیه تقسیم می شد، ما طبیعتاً دشواری های دیپلماتیک قابل توجهی می داشتیم. انگلستان و فرانسه بهانه ای که آنها را به جنگ سوق داد از دست می دادند.

از آنجایی که چنین اعتراف آشکاری از جانب محفل جنگ طلب می توانست موجب آشفتگی زیاد مردم فرانسه شود، به ویژه با این حقیقت نشان داده شد که این مقاله از نسخه های بعدی روزنامه حذف شد. مدیر روزنامه فرانسوی آکتیون فرانسه این حقیقت را ذکر کرد و نوشت:

به نظر می آید که در آن هنگام ما با یک «بهانه» که کریلیس از سال ۱۹۳۸ آرزوی آن را داشت به این نبرد کشیده شده ایم. به عبارت دیگر، ما بخاطر یک دلیل پنهان و همچنین با یک دلیل آشکار وارد این جنگ شدیم، بدون اینکه دلیل واقعی گفته شود. باید به دو علت این مسأله را مورد محاسبه قرار داد. نخست، برای ارزیابی درست گذشته، اما دوم بخاطر مسیر آینده. یکی از نخستین جنگ افروزان در اپوک اعتراف می کند که او دلیل واقعی برای جنگ را پنهان کرد.

حتی «ملوان پیر و راستگو»، استفن کینگ هال، که نزد مردم آلمان شهرت دارد، احساس کرد لازم است به مردم انگلستان مسأله لهستان را توضیح دهد. در پایان سپتامبر، توضیحات او در شماری از روزنامه های یکشنبه انگلستان منتشر شدند.

...خوانندگان گرامی، طبیعتاً من عمیقاً افسوس می خورم که در دو هفته اخیر امکان نجات لهستان وجود نداشت. به دلایل استراتژیک امکان نجات لهستان وجود نداشت... .

این اعتراف آشکار دیگری است که لهستان تنها یک بهانه برای انگلستان بود تا جنگ را آغاز کند. آقای کینگ هال با این گفته که از لحاظ استراتژیکی برای انگلستان غیر ممکن بود که به لهستان کمک کند، در مورد شکست انگلستان برای کمک به متحد لهستانی اش بهانه می آورد. با این حال مارشال لهستانی ریدز- اسمیگلی [رهبر لهستان] پس از فرار از لهستان به یک کشیش ارشد رومانیایی گفت که پس از دو روز فهمیده بود که جنگ را باخته است و قصد داشت یک صلح منعقد

کند، اما انگلستان مانع این کار شد و اعلام کرد که از زمین، دریا و هوا کمک می فرستد. برای ترغیب ریدز- اسمیگلی، به او گفته شد که انگلستان دارد در نزدیکی دانتسیگ می جنگد. آقای کینگ هال می گوید که از لحاظ استراتژیکی برای انگلستان غیر ممکن بود که به لهستان کمک کند. آقای ریدز- اسمیگلی می گوید که انگلستان وعده کمک در روز دوم جنگ را به او داده بود. این مسأله ریاکاری وعده ها و تضمین های انگلستان را آشکار می سازد.

### پیشوا باز هم تلاش می کند که از جنگ پرهیز نماید

حتی در طول نخستین هفته های جنگ، پیشوا کوشش کرد تا صلح را برای ملت های اروپا حفظ کند. اگر یک سیاستمدار بریتانیایی در وضعیت یکسانی از موفقیت ها قرار می گرفت، هیچ فردی نمی توانست از آن سیاستمدار بریتانیایی انتظار چنین کاری را داشته باشد. پیشوا چنین کرد، زیرا او نه تنها می خواست مردم آلمان گرفتار بدبختی و بیچارگی نشوند، بلکه او می خواست ملت های دیگر هم گرفتار بدبختی و بیچارگی نگردند.

وضعیت به شدت تغییر یافته است. عملیات در لهستان خاتمه یافت، و در دوره ای که تأثیر خود را نه تنها بر جهان، بلکه بر آنهایی که مستقیماً درگیر بودند باقی گذاشت. ارتش آلمان گذشته از در هم کوبیدن یک حریف، همچنین خسارت قابل توجهی به انگلستان وارد آورد، خسارتی که انگلیسی ها به دشواری قادر بودند به آن پاسخ دهند. ناوگان بریتانیایی که خود را حاکم بر امواج دریاها می دانند، دو ناو هواپیمابر کوریجس و آرک رویال را از دست دادند و متحمل خسارت سنگین به نبردناو بزرگ بریتانیایی هود، خسارت به رزمناو های بشمار دیگر و نیز غرق کشتی های تجاری بریتانیایی بشمار شدند. در اروپا، تلفات سنگین، بریتانیایی ها و فرانسوی ها را مجبور کرد که برتری لوفت وافه آلمان (نیروی هوایی آلمان) را تصدیق کنند. از لحاظ دیپلماتیک، قدرت های غربی پشت سر هم دچار یأس و ناامیدی شدند. نخست پیمان روس و آلمان بود که با توافقنامه دیگری در پایان سپتامبر ادامه یافت و آخرین امید های دموکراسی ها برای سوء استفاده از روسیه برای هدفشان را از بین برد. آنها در میان کشور های بی طرف هیچ متحدی که حاضر باشد برای انگلستان خون دهد پیدا نکردند. حتی آنهایی که به بریتانیا وابسته بودند، اعلامیه های بی طرفی مکرری صادر کردند و حاضر نشدند به جنگی که توسط قدرت های غربی ایجاد شده بود ملحق شوند.

پیشوا با وجود وضع برتر نظامی و دیپلماتیک خود، حاضر نشد امکان کسب صلح را رها کند. کاملاً برعکس. او به آنهایی که در ۳ سپتامبر با مودی گری و پنهان کاری رایش را مجبور به جنگ کرد بودند، پیشنهاد صلح داد. ما نتایج را می دانیم. افراد کمی انتظار داشتند که دشمن برای پذیرش پیشنهاد پیشوا دلیل و منطق کافی داشته باشد، اما کمتر کسی پاسخ بیرحمانه و توهین آمیز چمبرلین در ۱۲ اکتبر را انتظار داشت.

سخنرانی چمبرلین باعث نشد که آلمان درخواست های منصفانه اش را ادامه ندهد، اما این سخنرانی شاید چشمان آخرین آلمانی را به ذات واقعی انگلستان و پیشنهادات صلح آن کشور در سال ۱۹۳۹ باز کرد.

### کشور های بی طرف هم روش و شیوه غربی ها را شناخته اند

حتی پیش از آغاز جنگ، و پیش از اعترافات بیرحمانه جنگ طلبان مبنی بر اینکه لهستان تنها یک ابزار برای آغاز یک جنگ افسار گسیخته بر ضد آلمان است، سیاستمداران بسیاری از کشور های بی طرف، دروغ های انگلستان را از اول تا آخر مورد ملاحظه قرار دادند. روزنامه نروژی ناگناروک در نسخه ژوئیه ۱۹۳۹ چنین نوشت:

این حقیقت که سیاستمداران انگلستان یکبار دیگر دارند پرچم های «آزادی»، «دموکراسی»، و «عدالت» را تکان می دهند، باعث نگرانی ما می شود. طی قرون گذشته تا آخرین روز های جنگ اخیر، هیچ ملتی به اندازه انگلستان بر ضد آزادی کشور های کوچک و بزرگ، و آن هم با شیوه های مخوف و وحشتناک عمل نکرده است... انگلستان به دشواری حاضر است آزادی را به دریاهای و یا اصول دموکراسی را به مهم ترین مناطق سیاسی ارائه دهد. انگلستان تمایلی ندارد که از ضمانت کنندگان صلح حمایت کند. انگلستان برای حفظ سلطه خود آماده است تا آرامش و صلح تمام ملت ها را نابود کند. انگلستان برنامه های خود را به عنوان دموکراسی ارائه می دهد تا ذات و ماهیت حقیقی سیاست های خود را پنهان کند.

هفته نامه نروژی اوتنریکس کرونیک در ۱۱ ژوئیه نوشت که «انگلستان همیشه با نیرومند ترین قدرت در اروپا ضدیت کرده است». این هفته نامه ادامه داد:

انگلستان نگران دانتسیگ یا لهستان نیست، بلکه نگران این است که مبدا آلمان دوباره در قاره اروپا بسیار نیرومند شود. انگلستان می خواهد بر زمین و دریا حکومت کند... و این دلیل وقوع یک جنگ جهانی جدید می باشد. اگرچه انگلستان می تواند به یک جهان ساده لوح و فریب خور اطمینان دهد که این مسئله دانتسیگ، لهستان، رومانی، آزادی، دموکراسی، یا چیز دیگریست، هر چیزی به جز سلطه جهانی انگلستان.

روزنامه استونیایی پائوالت ریاکاری بریتانیا را کاملاً مورد ملاحظه قرار داد و در ۷ ژوئیه نوشت: فرانسه و انگلستان در سیاست خود احترامی به خواست دولت ها و ملت های دیگر نمی گذارند، بلکه با آنها همچون نگرو ها [قبایل سیاه پوست آفریقایی] رفتار می کنند و آنها را مورد استفاده قرار داده و در مشکلات و دشواری قرارشان می دهند.

روزنامه نروژی اوتنریکس کرونیک در ۱۶ سپتامبر به اظهارات طعنه آمیز پیش رو درباره لهستان پرداخت:

چمبرلین، ایدن، و مطبوعات انگلیس می گویند که برای لهستان نمی جنگند، بلکه برای دموکراسی می جنگند. این باید لهستانی ها را سر میل بیاورد که بدانند این جنگ بخاطر آنها نبود، بلکه آنها تنها بهانه ای برای اعلان جنگ به آلمان بودند.

روزنامه سوئسی گارت دو لاسن در ۲۱ سپتامبر چنین نتیجه گیری کرد: ظاهراً جنگ افروزان بریتانیایی بخت و شانس زیادی برای پیروزی لهستان قائل نیستند. آنها ضمانت بی معنی و پوچی را ارائه دادند، بدون اینکه بخواهند چیزی را به مخاطره بیاندازند. آنها صرفاً خواهان بهانه ای بودند تا یک آتش افروزی بزرگ را در جهان به وجود بیاورند.

روزنامه وِسِر از چک، در ۶ سپتامبر چنین ملاحظه کرد: اگر ما تاریخ انگلستان را مطالعه کنیم، می بینیم که سیاست های آن کشور همیشه بر خودخواهی استوار بوده اند. همان طور که در مورد چک ها رخ داد، اکنون لهستانی ها قربانی سود و مصلحت انگلستان هستند. آقای چمبرلین و آقای پِنش قصد و غرض یکسانی دارند. آنها با خونسردی به محاسبه می پردازند و خون افراد دیگر را بازیچه خود قرار می دهند.

روزنامه اسپانیایی دومینگو در ۵ سپتامبر نوشت: انگلستان این جنگ را برافروخته است تا از سلطه خود بر جهان، که در خطر قرار دارد، دفاع نماید. لهستان و دانتسیگ فقط بهانه هستند.

روزنامه ایتالیایی جیورناله د ایتالیا به مسأله مسئولیت بدین گونه پاسخ داد: لندن و پاریس گمان کردند زمان آن فرا رسیده است تا برنامه ای را که مدت ها تدارک آن را دیده بودند اجرا کنند... لندن نشان داده است که دو چهره دارد، درست همانند سپتامبر اخیر یا همانند سال ۱۹۱۴. یک چهره به ظاهر اخلاقی که به یک نیکوکار جهانی شباهت دارد. اگرچه چهره واقعی متعلق به خودپرستی شدید و سلطه جویی آشکار انگلستان است.

روزنامه ایتالیایی توره در ۱ سپتامبر نوشت: گناه کاملاً بر دوش روح سوداگرانه و کثیف دموکراسی ها قرار دارد. روزنامه ژاپنی تاثیریکی شیمبون در ۷ سپتامبر نوشت آنهايي که پيمان ورسای را طرح کردند مسئول این جنگ هستند. محفل های برجسته ژاپنی ذکر می کنند که انگلستان برای اهداف خودش از لهستان استفاده کرد، همانطور که این کشور دو سال پیش از چین استفاده کرد، بدون اینکه به نتایج و اثرات آن بر ملت دیگر توجه کند. اکنون که خون چینی ها خشک شده، لهستان جانشین آن گردیده است.

نهایتاً، روزنامه نگار مشهور امریکایی ژنرال جانسون در ۲۰ سپتامبر نوشت:

هرگز هیچ سربازی به اندازه سربازان لهستانی مورد خیانت سیاستمداران بریتانیایی و سیاستمداران خودشان قرار نگرفته است. لهستان با حماقتی بی مانند به سوی جنگ شیرجه رفت. اکنون برخی امریکایی ها هستند که می خواهند سرنوشت خود را با این سیاست های خودخواهانه، غیر قابل اعتماد، و ابلهانه بریتانیا پیوند دهند.

این قضاوت های تکان دهنده توسط مشاهده کنندگان بی طرف نشان می دهد که آنها انگلستان و شیوه های آن کشور را به خوبی می شناسند. جنگ افروزان انگلیسی دارند می کوشند در مقابله با این قضاوت های بسیار شفاف، خود را بی گناه نشان دهند. آنها ادعا می کنند که «برای جلوگیری از وضع موجود، هر وسیله و گزینه ای را امتحان کردند.»

اینها همان انگلیسی هایی هستند که در پایان ماه آوریل به لهستان یک چک سفید دادند، و بدین گونه بخاطر خون هایی که در هفته های اخیر در میداین نبرد جاری گردید مسئول می باشند، ریختن خون هزاران فرد بیگناه. آنها نه فقط با مدارای انگلستان، بلکه با پشتیبانی آن کشور، مورد شکنجه و بدرفتاری، دزدی و قتل قرار گرفتند.

### ملت های دومینیون<sup>۲</sup> از انگلستان حمایت نمی کنند

با صداهایی که از سرزمین های متعلق به قدرت های غربی به ما می رسد نشان داده می شود که انگلستان چگونه کوشش نمود که «از وضعیت کنونی جلوگیری کند». در کانادا که عضو کشور های مشترک المنافع بریتانیا می باشد، روزنامه لایلزترین نوول در ۷ سپتامبر نوشت:

اگر انگلستان و فرانسه تبلیغات خود را مبنی بر اینکه آماده هستند بر ضد هر گونه تجاوزی به دفاع بپردازند تکرار کنند، یک دروغ بزرگ گفته اند. این ملت ها [انگلستان و فرانسه] درگیر یک جنگ دفاعی نیستند، بلکه درگیر یک جنگ مداخله جویانه و تجاوزکارانه می باشند.

گرایش و رفتار مردم در دومینیون افریقای جنوبی بریتانیا نسبت به «سرزمین مادری» از پیام ویژه نخست وزیر جدید اسموتس معلوم می شود. در پی دستورات لندن، افریقای جنوبی در ۵ سپتامبر به آلمان اعلان جنگ داد. سپس نخست وزیر هرزوغ استعفا داد. جانشین او اسموتس بود. او در ۱۱ سپتامبر یک اعلامیه ویژه به مردم افریقای جنوبی صادر کرد که در بخشی از آن چنین گفت:

من اعتقاد راسخ دارم که اکنون زمان درستی نیست که از ملت بریتانیا جدا شویم. یک احساس اجتماعی توسعه یافته است که اگر در زمان کنونی امکان استقلال را مطرح کنیم، این احساس اجتماعی از میان می رود.

---

<sup>۲</sup>. برای تمام ملت هایی که زیر سلطه بریتانیا بودند به جای عنوان مستعمره از عنوان «دومینیون» (Dominion) استفاده می شد. (مترجم)

این سخنان آشکار می سازند که مردم افریقای جنوبی خواهان استقلال از انگلستان هستند. اسموتس وفادار باید بدین گونه سخنان خود را با مواظبت زیادی انتخاب کند تا مردم خود را در طرف «میهن محبوب» نگه دارد. این به علاوه آشکار می سازد که محفل کوچک حاکم پیرامون اسموتس چگونه عقیده واقعی ملت افریقای جنوبی را مطرح می سازند. مطابق با اصول دموکراسی محبوب انگلستان، این ملت باید واقعاً آزاد باشد، و اگر این ملت آزاد بود و راه خود را می رفت، آشکارا خودش را در جنگ با آلمان نمی یافت. اسموتس باید این را هم بداند که چرا به انگلستان گفت که امکان اعزام نیروهای افریقای جنوبی به اروپا وجود ندارد. در هند، با ارزش ترین دارایی خارجی انگلستان، کمیته اجرایی کنگره ملی هند در ۲۶ سپتامبر اعلام کرد:

هند آماده نیست در جنگ کنونی، که آزادی خودش را به مخاطره می اندازد<sup>۳</sup>، شرکت کند. دولت های فرانسه و انگلستان اعلام کردند که آنها دارند برای دموکراسی و آزادی می جنگند، با این حال آنها خودشان به این اصول مورد اعتقاد خودشان خیانت می ورزند.

### انگلستان چه برنامه ای دارد؟

با توجه به این بیانات که ثابت می کنند هم کشور های بی طرف و هم دومینیون های انگلستان بازی انگلستان را تشخیص داده اند، می توان پرسید که انگلستان در گذشته برای صلح چه کاری کرده است. انگلستان تا زمانی صلح را دوست دارد که صلح بتواند حرکت این کشور برای سلطه بر جهان را پنهان کند. هر وقت که صلح سد راه منافع انگلستان شود، این کشور حاضر است با نهایت ظلم صلح را از میان بردارد.

درست همانطور که در سال ۱۹۱۴، یک آلمان مترقی، مانع انگلستان محسوب شد. انگلستان بدین گونه هر کاری بتواند می کند تا با شلاق سایر ملت های اروپا را علیه آلمان بشوراند. فرض می شد که این ملت ها این بار هم درست همانند سال ۱۹۱۴ برای انگلستان خون می دهند. اگرچه فداکاری های آنها در سال ۱۹۱۸ هیچ نفعی برایشان نداشت، زیرا انگلستان همیشه می دانسته که چگونه خودش نفع ببرد.

امروز آشکار است جنگی که انگلستان بر ضد آلمان در سپتامبر آغاز کرد، ادامه جنگی بود که در ۱۹۱۸ پایان یافت. انگلستان می خواهد اکنون آلمان را نابود کند، همانطور که در گذشته چنین کرد، و این بار در پی کامیابی است. چنین هدفی، هر روز در مطبوعات بریتانیایی آشکارا و بیرحمانه بیان می شود:

---

<sup>۳</sup>. حقیقتاً همین عبارت هم جای شگفتی دارد. مگر هند به عنوان مستعمره یک کشور بیگانه آزادی هم داشته است که بخواهد آن را از دست دهد! (مترجم)

روزنامه انگلیسی نیوز چرونیکل درخواست ذیل را در یک مقاله مهم در آغاز سپتامبر ذکر کرد:

۱. انهدام نهایی رژیم نازی

۲. تأسیس یک دولت آلمانی نجیب

۳. پایان هر گونه فعالیت نظامی آلمانی ها

۴. خلع سلاح کامل آلمان

مرور این درخواست ها مطمئناً پیمان ورسای را به یاد هر فردی می آورد.

خواسته امروز «انهدام رژیم نازی» است، در آن هنگام نابودی قیصر، میلیتاریسم و غیره بود: در آن هنگام قدرت های غربی از ایجاد یک جمهوری آلمانی طرفداری کردند و به تبلیغ آن پرداختند و جزوه هایی را بر خطوط آلمانی ها پخش کردند با این گفته که هر کس از جمهوری سخن بگوید هنگام اسارت مورد رفتار بهتری قرار می گیرد. امروز آنها از یک «دولت نجیب» سخن می گویند.

در آن هنگام، کمیسیون های جاسوسی در پی هر گونه نشانه ای حتی از محدود ترین مقاومت بودند. امروز آنها آن را «پایان هر گونه فعالیت نظامی آلمانی» می نامند. هر کاری که آلمان انجام دهد، آنها می توانند فعالیت نظامی بنامند.

آخرین درخواست آشکار می سازد که آنها برای آلمان چه آینده ای در ذهن دارند: آلمانی بی سلاح و ناتوان از ابراز حداقل میزان مقاومت و آلمانی چنان ناامید که به هر نوع شیوه حيله گری، ستم و اخاذی تسلیم شود. دوره پس از سال ۱۹۱۸ برای این پیامبران انسانگرایی آنچنان دلپذیر و دوست داشتنی بوده که آن را فراموش نمی کنند. ما ملتی بودیم که به بی دفاع و بی حقوق شدن خودش کمک کرد، و حتی خود را از کوچکترین همسایه مسلح خود پایین تر بیاورد. این چیزی نیست به جز صدای افراد بسیاری که هر روز در این باره بحث می کنند که چگونه می توان آلمان را برای همیشه شکست داد.

برای این خیمه شب بازان و جنگ افروزان، هیچ وسیله ای آنقدر ها بد و پلید نخواهد بود. آنها حتی کشتی های خودشان را غرق می کنند، همانطور که در مورد «آتنیا»<sup>۴</sup> چنین کردند، و می گذارند که مردم بیگناه تلف شوند. آنها از فراری ها و خائنان آلمانی که بر اساس مهر گذرنامه هایشان «پناهندگان از ستم نازی ها» هستند استفاده می کنند و این افراد فقط تا زمانی که انگلستان به آنها نیاز دارد مقداری سود و مزایا دریافت می کنند. آنها با گاز سمی لهستان را مورد پشتیبانی قرار می دهند، اگرچه نخستین کسانی بودند که از آلمان پرسیدند که آیا قصد دارد از

<sup>۴</sup> در اینجا منظور کشتی آتنیا است. آلمانی ها گمان می کردند که این کشتی را خود انگلیسی ها غرق کرده اند. پس از مدتی، یک فرمانده زیردریایی آلمانی گزارش داد که این کشتی را اشتباهاً او غرق کرده است. در واقع فرماندهی آلمان دیر متوجه شد که این کشتی توسط خود آلمانی ها غرق شده است. (مترجم)



حفاظ گاز استفاده کند. آنها از قاتلان آلمانی تبار ها به عنوان «شهید» ستایش کردند، و بدترین و ظالمانه ترین دروغ ها درباره وحشیگری آلمانی ها را در جهان ترویج دادند. این چیز ها برای آنها سودی ندارد. آلمان ۱۹۳۹ با آلمان ۱۹۱۴ تفاوت بسیاری دارد، و در نتیجه اقدامات و فعالیت های آموزشی آلمان، جهان هم کاملاً با روش ها و شیوه های بریتانیایی ها آشنا شده است.

آلمان در مقابل جنگی که به او تحمیل شده است تاب خواهد آورد. دشمنان ما این را پس از آغاز جنگ متوجه شده اند. آنها می توانند افسانه ها و دروغ های جدیدی از علائم شکست آلمان پخش کنند. آنها می توانند با پخش جزوه ها بکوشند میان رهبری ما و مردم شکاف ایجاد کنند. این کار ها برایشان سودی نخواهد داشت. آلمان می داند که هستی اش در خطر قرار دارد، و می داند که اگر دشمن ظالم پیروز شود، چه انتظاری باید داشته باشد، و می داند که تنها با نیرو و وحدت می تواند در برابر دشمن ایستادگی کند.

## ۲

در این مقاله که در نوزدهمین شماره مجله ورماخت (مجله رسمی نیروهای مسلح آلمان) در ماه سپتامبر ۱۹۳۹ منتشر شد، نویسنده بیش از هر چیز سیاست انگلستان را مسبب اصلی وقوع جنگ می داند.

### چرا و برای چه؟

نویسنده: دکتر ف

ترجمه: حمید رضا نیک بخش

یک مصیبت همچون تندبادی غیر منتظره اروپا را فراگرفته است. حتی آنهایی که مستقیماً درگیر نبرد نیستند بخاطر شدت این نبرد سخت تکان خورده اند و سراسیمه می باشند. ما آلمانی ها آنقدرها هم متعجب نشدیم، زیرا مدت هاست که با سیاست های دشمن آشناییم و می دانستیم احتمالاً روزی فرا می رسد که او قصد ها و برنامه های خود را اجرا کند.

### چرا داریم می جنگیم؟

زیرا انگلستان و دوستان لهستانی او ما را مجبور به جنگ کردند. اگر دشمن جنگ را امروز آغاز نمی کرد، دو سه سال دیگر آغاز می کرد. انگلستان و فرانسه جنگ را در سال ۱۹۳۹ آغاز کردند، زیرا می ترسیدند که آلمان دو سه سال دیگر از نظر نظامی نیرومند تر شود و سخت تر و دشوار تر شکست بخورد. عمیق ترین ریشه های این جنگ در قصد و ادعای قدیمی انگلستان برای سلطه بر جهان و به ویژه اروپا قرار دارند. انگلستان با وجود سرزمین نسبتاً کوچکی که دارد، می داند که چگونه با زیرکی دیگران را مورد بهره برداری قرار دهد تا دارایی ها و متصرفات خود را گسترش دهد. انگلستان دریاها، نقاط مهم در امتداد مسیر های اصلی دریایی، و غنی ترین و گرانبها ترین بخش های کره خاکی را کنترل می کند. تفاوت میان خود انگلستان و مناطق خارجی و فرا دریایی آن به قدری بی تناسب و عجیب و غریب و مضحک است که انگلستان همیشه یک عقده حقارت مشخص در رابطه با قاره اروپا داشته است. هر گاه که یک قدرت قاره ای به یک نیرو و توان معینی دست یافته، انگلستان خود و امپراتوری اش را مورد تهدید دیده است. هر کشور مترقی و در حال پیشرفت در قاره، انگلستان را عصبی و دستپاچه می کند. هر گونه کوشش ترقی خواهانه از جانب ملت هایی که خواهان جایگاه خود در زیر آفتاب بوده اند، باعث شده که انگلستان نقش پلیس را ایفا کند.

باید این موضوع را درک نمود تا بتوان سیاست خارجه آلمان نسبت به انگلستان را از زمان بیسمارک تا به امروز درک کرد. انگلستان از نتایج جنگ ۱۸۷۰-۱۸۷۱ خشنود نبود. بریتانیا از قبل طرف فرانسه بود، زیرا برای یکصد سال است که بریتانیا ترسی را که از آلمان داشته، هرگز از فرانسه نداشته است. فرانسه امپراتوری مستعمراتی خود را به وجود آورد، و نیروی زیستی آن کشور که مدام در حال کاهش بوده است، باعث شد که بتواند در درون مرزهای طبیعی خودش فضای کافی داشته باشد. وضعیت در مورد آلمان متفاوت بوده است. انگلستان می دانست که مردم آلمان هنگامی که یک رهبری خوب داشته باشند نیرومند می شوند، و طبیعت به آنها یک منطقه محدود با منابعی کم و ساحلی محدود داده است. هر گاه که آلمان نیروی خود را حتی به طبیعی ترین شیوه ها ابراز نموده، بریتانیای کبیر یک چشم بر آلمان داشته و مراقب بوده است. رایش دوم سیاست «توازن قوای» انگلستان را تجربه کرد. ما می دانیم که انگلستان یک توازن قوای درست و حقیقی نمی خواهد. انگلستان وضعیتی را می خواهد که همیشه در آن با کمک متحدان خود در موقعیتی قرار داشته باشد که بتواند با اقلیت ملت های بی پروا و رو به جلو همراه و همگام شود. ادعاهای انگلستان که ریشه اصلی آن در عدم شباهت زیاد میان منطقه داخلی و متصرفات خارجی و فرادریایی اش قرار دارد، آن کشور را به گونه ای هدایت کرده که در برابر ملت آلمان، که تحت رهبری آدولف هیتلر نیرو و توان خود را به صورتی بی سابقه و بی نظیر رشد و توسعه داده است، به صورتی خشن و گستاخانه واکنش نشان دهد.

در برابر رشد و توسعه آلمان ناسیونال سوسیالیستی، انگلستان برای دومین مرتبه یک سیاست محاصره را اتخاذ کرد که نتایج آن امروز دارند سایه خونین خود را بر سراسر جهان می افکنند. ما توسعه چنین وضعی را به وضوح به یاد داریم. کوشش های انگلستان و خراجگزاران و نوکرانش برای اینکه حلقه ای بر دور آلمان ایجاد کنند، نتایج مطلوبی برایشان نداشته است. دموکراسی های غربی کوشش های مهیجی انجام دادند تا روسیه شوروی را به طرف خود بکشانند. در عوض، آلمان منفور آدولف هیتلر پیمانی برقرار کرد که بر قرن ها تجربه میان آلمان پروسی و روسیه بنیاد نهاده شد. [۱] لهستانی ها تنها نوکران اسلاوی باقیمانده در اروپای شرقی بودند.

انگلستان به جای اینکه نفرت لهستانی های بومی از آلمانی تبار ها را تعدیل نماید، و میان آلمان و لهستان صلح برقرار کند و تمایل لهستان برای ایفای نقش یک قدرت بزرگ را تعدیل سازد، در عوض از تمام قدرت خود استفاده کرد تا به آتشی که میان کاتویتس و دانتزیگ مشتعل بود، سوخت اضافه نماید. هدف انگلیسی ها این بود که با بقایای محاصره [یعنی لهستان و فرانسه] از وضعیت بهره ببرند تا جنگ با آلمان را راه بیاندازد.

انگلستان با این امید دیوانه وار که جنگ آخرین فرصت برای متوقف ساختن رشد فزاینده آلمان می باشد، این جنگ را آغاز کرد. انگلیسی ها با مزاجی آتشین حاضر نشدند هیچ کاری برای ممانعت از وقوع جنگ انجام دهند. به جای اینکه لهستان را تشویق کنند که پیشنهادات سخاوتمندانه پیشوا

برای حل وضعیت موجود را بپذیرد، لهستان را تشویق کردند تا بگذارد که ضرب العجل سپری شود، و بدین گونه دلیلی برای جنگ فراهم گردد. [۲] پس از اینکه نیروهای لهستانی در چندین نقطه از مرز آلمان عبور کردند، پیشوا احساس کرد که مجبور است ضربه متقابل را وارد آورد. جنگ آلمان یک جنگ دفاعی است. ما به دلیل توهین هایی که به ما شد و مطالباتی که بر ضد ما صورت گرفت می جنگیم. ما به این خاطر که آلمانی تبار ها در لهستان بیرحمانه سرکوب می شوند مجبوریم بجنگیم. ما همچنین بخاطر اعلامیه های آشکار دشمن مجبوریم بجنگیم. اعلامیه های آشکار آنها مبنی بر اینکه هر کاری در توان خود دارند انجام می دهند تا گلوی آلمان ناسیونال سوسیالیستی را از راه های نظامی یا اقتصادی بفشارند.

این توضیح درباره نبرد دفاعی آلمان به پرسش بعد پاسخ می دهد:

### برای چه هدفی داریم می جنگیم؟

ما داریم برای با ارزش ترین دارایی خود می جنگیم: آزادی. ما داریم برای زمین و آسمان هایمان می جنگیم. ما داریم می جنگیم تا کودکانمان بردگان فرمانروایان خارجی نشوند. اینها به هیچ وجه سخنانی توخالی و یا اغراق نیستند.

ما انگلیسی ها را می شناسیم. ما درباره ورسای، درباره مستعمراتی که انگلستان از ما ربود، درباره روهرف، درباره تیغستان گولتسهایمر، و درباره محاصره قطعی آور می دانیم. ما می دانیم که اگر پیروز نشویم برده خواهیم شد و می دانیم که هدف سیاست محاصره ای انگلستان این است که آلمان را مطیع خواست و اراده خودش کند. ما معنی چنین چیزی را می دانیم. همه ما هنوز آن روز ها را بخاطر داریم که بازرسان متفقین در هر سوی آلمان چرخ می زدند.

ما داریم برای آزادی آلمان و برای حقوق آلمان می جنگیم. برای این حق که آلمان تمام احتیاجات لازم برای حفظ موجودیت ملی خود را داشته باشد. پیشوا به آن کشور هایی که اکنون دارند بر ضد آلمان می جنگند، پیشنهادات بی نظیری برای صلح و تفاهم ارائه داد. آنها کوشش های پیشوا را با نهایت تحقیر و تمسخر رد کردند، زیرا خواهان جنگ بودند.

ما داریم برای یک صلح پایدار و با دوام می جنگیم که برقراری دوباره ورسای را غیر ممکن بسازد. [۳] این پیمان برای دو دهه زخم شدید و بزرگی بر آلمانی تبار های شرق وارد آورد، زخمی که خونریزی آن هرگز قطع نمی شد. ما داریم می جنگیم تا کودکانمان را از تهدید های غیر قابل تحمل دموکراسی های غربی نجات دهیم. تهدید هایی که محرکشان حسادت و نفرت است. ما داریم برای یک آینده سعادت مند در یک آلمان آزاد و در یک اروپای صلح آمیز می جنگیم.

[۱]. نویسنده در اینجا به پیمان مولوتوف-ریبن تروپ که در ۲۳ اگوست ۱۹۳۹ منعقد شد اشاره می نماید. عقد این پیمان میان آلمان ناسیونال سوسیالیستی و روسیه شوروی، جهانیان را به شگفتی واداشت. زیرا آلمان و روسیه دارای دو ایدئولوژی کاملاً متضاد بودند و در آن زمان روابط بسیار سردی میان آنها وجود داشت. این نکته در نوع خود جالب توجه است که تا مدتی پیش از این رویداد آلمانی ها به لهستان پیشنهاد یک اتحاد علیه شوروی را داده بودند، اما لهستان امتناع ورزیده بود. در هر صورت، آلمان با عقد این پیمان توانست برای مدت قابل توجهی از جنگ در دو جبهه پرهیز کند. اتحاد شوروی نیز امیدوار بود با این پیمان بتواند کشور های غربی را به جان هم اندازد و خود در فرصت مناسب وارد جنگ شود. (ح.ن)

[۲]. نویسنده در اینجا به آخرین پیشنهادات هیتلر در روز های پیش از آغاز جنگ اشاره می کند. هیتلر در ۲۹ اگوست پیشنهاداتی برای حل مشکلات مرزی موجود ارائه داد و از لهستان خواست طی ۲۴ ساعت یک مذاکره کننده تام الاختیار بفرستد. هیچ نماینده ای از جانب لهستانی ها به آلمان نرفت و اگرچه آلمانی ها بیش از زمان معین شده انتظار کشیدند، اما با این حال هیچ نماینده ای از جانب لهستان عازم آلمان نشد. پس از آن بود که ارتش آلمان در یکم سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان هجوم برد. (ح.ن)

[۳]. پیمان ورسای که در سال ۱۹۱۹ و با پایان جنگ جهانی اول به آلمان تحمیل شد، شروط بسیار سخت گیرانه ای را به آلمانی ها تحمیل نمود و به ویژه موجب تحقیر ملت آلمان شد. به اعتقاد بسیاری از مورخان این پیمان خودش یکی از علل اصلی وقوع جنگ جهانی دوم بود. (ح.ن)

## ۳

مقاله پیش رو در ویژه نامه تصویری حزب نازی در سال ۱۹۳۹، چندی پس از وقوع جنگ جهانی دوم منتشر گردیده است. این مقاله به قلم یوزف گوبلز نوشته شده است و انگلستان را عامل اصلی وقوع جنگ می داند. این مقاله نشان می دهد که دکتر گوبلز تنها یک سخنران ماهر نبوده، بلکه یک نویسنده توانا هم بوده است.

# گناه انگلستان

به قلم دکتر یوزف گوبلز

ترجمه به فارسی: حمید رضا نیک بخش

این یک اشتباه بزرگ است که فرض شود که زرسالاران انگلستان برخلاف اراده و یا حتی بر ضد نیات خود وارد این جنگ شدند. حقیقت خلاف این است. جنگ طلبان انگلیسی خواهان جنگ بودند و طی این سال ها از تمام منابعی که در دسترس داشتند استفاده نمودند تا این جنگ را به راه بیندازند. آنها مطمئناً از وقوع جنگ غافلگیر نشدند. زرسالاری انگلیس هدفی نداشت جز اینکه در زمان مناسب یک جنگ بر ضد آلمان به راه اندازد، و این مسأله از زمانی آغاز شد که آلمان مجدداً داشت به یک قدرت جهانی تبدیل می شد.

حقیقتاً لهستان نقش اندکی در وقوع جنگ میان رایش و انگلستان داشت. لهستان فقط یک آلت دست بود. انگلستان بخاطر اصول و مرام و یا به علل بشردوستانه از دولت لهستان پشتیبانی نکرد. این موضوع از این حقیقت آشکار می شود که با آغاز جنگ، انگلستان ابداً هیچ گونه کمکی به لهستان نداد. همینطور انگلستان هیچ گونه اقدامی بر ضد روسیه انجام نداد [۱]. در واقع کاملاً برعکس. محفل جنگ طلب لندن تا امروز کوشش کرده است که روسیه را به عملیات تجاوزگرانه بر ضد آلمان وارد کند.

محاصره آلمان از مدت ها پیش از وقوع جنگ، سیاست سنتی انگلیسی ها بوده است. انگلستان از آغاز همیشه قدرت اصلی نظامی خود را بر ضد آلمان معطوف کرده است. انگلستان هرگز نتوانسته است که یک رایش نیرومند را در اروپا تحمل کند. او با این ادعا که می خواهد یک توازن قوا را در اروپا حفظ نماید، این سیاست خود را توجیه کرده است.

امروز دلیل دیگری هم وجود دارد. جنگ افروزان انگلیسی این دلیل را پنهان می کنند. این دلیل به شدت خودپرستانه است. نخست وزیر انگلستان در روز آغاز جنگ اعلام کرد که هدف انگلستان نابودی هیتلریسم است. اگرچه، او هیتلریسم را به آن صورت که زرسالاری انگلیس واقعا مشاهده می کند، تعریف نکرد. جنگ افروزان انگلیسی ادعا می کنند که ناسیونال سوسیالیسم می خواهد جهان را فتح کند. هیچ ملتی در برابر تهاجم آلمان ایمن نیست. و باید به عطش قدرت طلبی آلمانی ها پایان داده شود. محدود نمودن عطش قدرت آلمانی ها، در نبرد با لهستان رخ داد. اگرچه در واقع انگلستان برای جنگ بر ضد آلمان دلیل دیگری دارد. جنگ طلبان انگلیسی جداً نمی توانند ادعا نمایند که آلمان می خواهد جهان را فتح کند، به ویژه با توجه به این حقیقت که انگلستان تقریباً دو سوم جهان را کنترل می کند. و آلمان پس از سال ۱۹۳۳، یعنی از دوره قدرت یابی هیتلر، هرگز منافع انگلستان را تهدید نکرده است.

بنابراین وقتی چمبرلین [۲] می گوید که انگلستان می خواهد هیتلریسم را در این جنگ نابود کند، او از یک لحاظ سخن نادرستی می گوید. اما از یک لحاظ دیگر حقیقت را می گوید. انگلستان می خواهد هیتلریسم را نابود کند. منظور انگلستان از هیتلریسم، در واقع وضعیت موجود در درون رایش است، یعنی وضعیتی که خاری در چشمان زرسالاری انگلیس می باشد.

انگلستان یک دموکراسی سرمایه داری است. آلمان یک کشور ملی سوسیالیستی است. و این که فکر کنیم انگلستان غنی ترین مملکت روی زمین است کاملاً اشتباه می باشد و تفکری نادرست است. لرد ها و شهرنشینانی در انگلستان وجود دارند که در حقیقت ثروتمند ترین افراد روی زمین هستند. اما توده های وسیع آنها اندکی از این ثروت را مشاهده می کنند. در انگلستان ارتشی از میلیون ها مردم ستمدیده و فقیر را می بینیم که از لحاظ اجتماعی همچون بردگان هستند. کار کودکان هنوز در آنجا رایج است. مردم آنها درباره برنامه های رفاه اجتماعی فقط حرف شنیده اند. پارلمان گهگاهی درباره قانون اجتماعی بحث می کند. اینقدر که در محله های پرجمعیت و رده پایین انگلستان نابرابری وحشتناک و مخوف وجود دارد، در هیچ کجای دیگری وجود ندارد.

آنهایی که از تعلیم و تربیت خوبی برخوردارند، توجهی به این موضوع نمی کنند. اگر هر کسی در میان عموم از این مسأله سخن بگوید، مطبوعات که در خدمت منافع دموکراسی زرسالاری هستند، به سرعت او را به عنوان بدترین آدم رذل رسوا می کنند. اگر تغییر قانون اساسی برای حفظ دموکراسی سرمایه داران به کار رود، آنها در تغییر قانون اساسی تردید نشان نمی دهند.

دموکراسی سرمایه داری از هر درد اجتماعی ممکن در دوران معاصر رنج می برد. لرد ها و اربابان شهرنشین تنها به یک دلیل می توانند ثروت خود را حفظ کنند و ثروتمند ترین مردم روی

زمین بمانند. تنها به این دلیل که از یک سو دائماً مستعمرات خود را استثمار می کنند و از سوی دیگر فقر شدید و غیر قابل باوری در کشور خودشان نگه می دارند.

از سوی دیگر، آلمان سیاست های داخلی خود را بر اصول اجتماعی مدرن و جدیدی مستقر کرده است و به این دلیل است که یک خطر برای زرسالاری انگلیس محسوب می شود. به این دلیل هم است که سرمایه داران انگلیسی می خواهند هیتلریسم را نابود کنند. آنها در واقع هیتلریسم را به صورت تمام اصلاحات اجتماعی وسیعی مشاهده می کنند که پس از ۱۹۳۳ در آلمان رخ داده است. زرسالاران انگلیسی به درستی از این بابت می ترسند که چون چیز های خوب واگیردار هستند، اصلاحات اجتماعی رخ داده در آلمان می توانند سرمایه داری انگلیس را در مخاطره قرار دهند.

به این دلیل انگلستان به آلمان اعلان جنگ داد. نظر به اینکه انگلستان به این خو گرفته است که بگذارد دیگران برایش بجنگند، به قاره اروپا نگاه می کند تا ببیند که چه کسانی حاضرند برای منافع انگلستان بجنگند. فرانسه آماده بود که این وظیفه خفت آور را بر عهده بگیرد، زیرا افرادی از همان نوعی که در انگلستان هستند، بر فرانسه هم حکومت می کنند. آن فرانسوی ها نیز به دلایل خودپرستانه آماده جنگ بودند. دموکراسی اروپایی غربی برآستی فقط یک زرسالاری اروپایی غربی است که بر جهان حکومت می کند و به سوسیالیسم آلمانی اعلان جنگ داد زیرا سوسیالیسم آلمانی منافع سرمایه گرایانه آنها را به مخاطره انداخته بود.

یک نمایش مشابه در سال ۱۹۱۴ آغاز شد. در مقایسه با امروز، انگلستان در طول آن چهار و نیم سال شانس بیشتری داشت. ملت های اروپا در آن زمان شانس نداشتند که رخدادهای آینده را مشاهده نمایند. اما ملت های اروپا تمایلی ندارند که نقش سابق خود در جنگ جهانی [اول] را امروز هم ایفا کنند. اکنون انگلستان و فرانسه تنها ایستاده اند. با این حال انگلستان یکبار دیگر دارد می کوشد که بدون هیچ گونه فداکاری از جانب خودش، یک جنگ به راه اندازد. هدف آنها این است که آلمان محاصره شود و به تدریج از طریق گرسنگی وادار به تسلیم گردد. این سیاست دراز مدت انگلستان است. آنها در جنگ های ناپلئونی، و نیز در طول جنگ جهانی [اول] از این سیاست به خوبی استفاده کردند. اگر مردم آلمان با ناسیونال سوسیالیسم تربیت نشده بودند، این سیاست امروز هم مؤثر واقع می شد. ناسیونال سوسیالیسم در برابر آزمایش های انگلیسی ها مصون و مقاوم است. دروغ های تبلیغاتی انگلیسی ها دیگر در آلمان کارایی ندارد. این دروغ ها به تدریج دارند قابلیت تأثیری گذاری خود را در سایر نقاط جهان هم از دست می دهند، زیرا امروز تبلیغات آلمان به نقاطی بسیار دورتر از مرز هایش می رسند. این بار زرسالاری انگلیس در هدف خود، یعنی تحریک یک جنگ میان مردم آلمان و رهبری اش، موفق نخواهد شد.



ملت آلمان امروز نه فقط از افتخار و استقلال خود، بلکه همچنین از دستاورد های اجتماعی عظیم خود که پس از سال ۱۹۳۳ از طریق کار سخت و خستگی ناپذیر به انجام رسانده، دارد دفاع می کند. آلمان یک کشور ملی- مردمی است که بر بنیاد مفاهیم نیک اقتصادی و عدالت ساخته شده است. در گذشته، انگلستان همیشه این مزیت را داشت که با یک آلمان خرد شده روبرو شود. طبیعی است که زرسالاری انگلیس در پی این است که در ملت آلمان تفرقه ایجاد نماید و شرایط فروپاشی آلمان را مهیا سازد.

تبلیغات دروغ آمیز انگلیس دیگر نمی تواند هر چیزی را با نام مناسب خودش به کار ببرد. تبلیغات انگلستان بدین گونه ادعا می کند که با ملت آلمان نمی جنگد، بلکه با هیتلریسم می جنگد. اما ما این آواز قدیمی را خوب می شناسیم. در آفریقای جنوبی، انگلستان با بوئر ها [۳] نمی جنگد، تنها با کروگریسم می جنگد. در جنگ جهانی [اول]، انگلستان می خواست تنها کابریسم را نابود کند، نه ملت آلمان را. اما اینها باعث نشد که زرسالاری انگلیس پس از جنگ، بوئر ها را با بیرحمی و وحشیگری سرکوب ننماید، و یا ما را پس از شکست [در جنگ جهانی اول] بیرحمانه سرکوب نکند.

کودکی که یکبار دچار سوختگی می گردد، بار دوم مواظب می شود و حواس خود را جمع می کند که دوباره نسوزد. ملت آلمان یک بار قربانی تبلیغات جنگی دروغ آمیز انگلیس شدند، اما اکنون شرایط را می فهمند و درک زیادی از زمینه و ریشه این جنگ دارند. ملت آلمان می دانند که پشت تمام سخنان لطیف سرمایه داری زرسالاری انگلیس، یک هدف قرار دارد: نابودی پیشرفت ها و دستاورد های اجتماعی آلمان. ما داریم از سوسیالیسمی دفاعی می کنیم که پس از سال ۱۹۳۳ با تمام وسایل نظامی، اقتصادی و روحی قابل دسترس خویش در آلمان ساخته ایم. دروغ های آشکار و انگشت نمای انگلیس اثری روی مردم آلمان ندارند.

زرسالاری انگلیس نهایتاً مجبور می شود از خودش دفاع کند. در گذشته، او همیشه ملت های دیگر را به جنگ برای خود واداشته است. این بار ملت انگلیس باید خودشان گردن خود را برای لرد ها و اربابان شهرنشین به خطر بیاندازند. این بار مردم آلمان متشکل از کارگران، کشاورزان و سربازان همگی متحد شده اند و آماده هستند با هر وسیله ای که دارند از ملت خود دفاع کنند. این بار انگلیسی ها باید با چنین مردم متحدی روبرو شوند.

ما خواهان جنگ نبودیم. انگلستان ما را مجبور به جنگ کرد. زرسالاری انگلیس این جنگ را بر ما تحمیل کرد. انگلستان مسئول این جنگ است و مجبور است مسئولیت جنگ را به گردن بگیرد و باید در آینده پاسخگو باشد.

امروز تمام جهانیان دارند بیدار می شود. جهان دیگر نمی تواند با شیوه های قرن نوزدهمی سرمایه داری اداره شود. ملت ها بالغ شده و رشد کرده اند. ملت ها یک روز به زرسالاران سرمایه دار که باعث بدبختی و بیچارگی آنها هستند، ضربه ای سهمگین و وحشتناک وارد خواهند کرد.

این یک اتفاق نیست که ناسیونال سوسیالیسم وظیفه تاریخی اجرای این تسویه حساب را برعهده دارد. زرسالاری دارد از لحاظ فکری و روحی فرو می پاشد، و در آینده ای که زیاد دور نخواهد بود از لحاظ نظامی هم نابود خواهد شد. ما با استواری داریم به سخنان نیچه عمل می کنیم: «به چیزی که دارد می افتد یک هل بده.»

---

[۱]. گوبلز در اینجا به تهاجم روسیه شوروی به لهستان، در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۹، یعنی ۱۷ روز بعد از وقوع جنگ میان آلمان و لهستان، اشاره می کند، انگلستان و فرانسه هرگز به روسیه اعلان جنگ ندادند، در حالی که به بهانه حمایت از لهستان به آلمان اعلان جنگ دادند. (ح.ن)

[۲]. نوبل چمبرلین تا ماه می ۱۹۴۰ نخست وزیر انگلیس بود و بعد از آن تاریخ جای خود را به وینستون چرچیل داد. (ح.ن)

[۳]. بوئر ها مردمی هلندی و ساکن آفریقا بودند که طی جنگ هایی از انگلیسی ها شکست خوردند. سپس انگلیسی ها بسیاری از آنها را در اردوگاه های تمرکز زندانی کرده و باعث مرگ آنها شدند. می توان گفت آن اردوگاه ها تفاوت زیادی با اردوگاه های مرگ شوروی نداشتند (ح.ن)

انجمن تاریخ رایش

www.reich-history.com

کتاب های برای فروش:

۱. نبوغ هیتلر

۲. وصیت نامه آدولف هیتلر و داستان حماسی وافن اس اس

۳. راز های جنگ جهانی دوم